

بطول انجامید روزی یکی از مطایان احمد خان رازمیراد و خولار صابریون انداخته بارووی عظیم هایون پیوست
و قلعه مشرکت اعظم هایون سرانجام نموده یکی از معتبران خود را گذاشته بصوب هوشنگ آبا و نهضت کرد و در راه
قوام خان ازارووی عظیم هایون قرار نموده بجانب بهلیه رفت عظیم هایون دفع ملک ایچبارا مقدم دانسته متوجه
هوشنگ آبا و گردید ملک ایچما طاقت مقاومت نیاورده تمام اسباب و اشیاء خود را انداخته بجانب کوه پایه
گوندوانه راهی شد گوندان چون دانستند که او روی از قبله خود گردانیده هجوم نموده راه او بستند و همه را بر سرنگ
و تیر لقتل رسانیدند و اسباب اموال او بغارت بردند عظیم هایون از استماع این خبر سرور و متعجب گردیده قلعه هوشنگ
در آمده و سامان آن ناحیت بوجه حسن نموده یکی از معتبران خود گذاشته بکوشمال نصرت خان بصوب چندریه
عازم گردید چون بدو منزلی چندیری رسید نصرت خان خود را عاجز و مضطر دیده باستقبال بر آمده باز به چالپسی
در آمده و خواست که اعمال پسندیده خود را پیش سازد عظیم هایون سادات و علماء و اکابر شهر اطلبیده مخضر
ساخت و از هر کس احوال نصرت خان استفسار نمود هر کی حکایتی در روایتی کردند و قدر مشترک آن بود که زراغ عجیب
در دماغ او بیضیه نهادند آثار مخالفت و طغیان ظاهر بود عظیم هایون حکومت چندیری را از نصرت خان تحیر کرده حواله
ملک الامرا حاجی کمال نموده عازم بهلیه گردید و هر چند مردم معتبر پیش قوام خان فرستاد و او را بر راه راست ولایت
نمود فائده بران مرتب نشد از بهلیه بر آمده گریخت عظیم هایون چند روز آنجا قرار گرفته از مهات آنجا خاطر جمع نموده
ستوجه دار الملک شادی آبا و گشت و در اثنای راه خبر آوردند که سلطان احمد گجراتی بقصد تسخیر مالوه آمده و شاهزاده سوغا
را با فواج بزرگ و بیت سلسله فیل بر سر شانامز کرده عظیم هایون بسرعت روان شده از شش کرهی ارو و
سلطان احمد گذشته خود را از دروازه تاراپور قلعه مندور ساند و هر روز جمعی را از قلعه مندور بیرون میفرستاد و
جنگ را گرم میداشت و از کمال تهور و مردانگی میخواست که از قلعه بر آمده جنگ صف بکند اما خارقان امر
هوشنگ شاهی دامنگیر گشته نوعی ملاحظه در دل او قرار گرفته بود که قرابتان خود را با آن ترتیبها خوب اعدا
خود میتوانست و از ملاحظه نفاق و شقاق دست بزدلستی از استین جو و خواب آورده در تنگنای محاصره جمیع
مردم را آسوده و شمع میداشت و از این بارخانهای بفقیر و غریب فله میداد و در قلعه از کمال سخا و نسبت بار و
سلطان احمد فله از زبان بود و لنگر باجهت فقرا و مساکین ترتیب داده طعام خام پنجه میرسانید و بعضی امرامثل سید احمد
و صوفیان و دلدار الملک و ملک محمود بن احمد صلاح و ملک قاسم و حسام الملک مانذیری که بسطان احمد
طریقه نفاق و شقاق سلوک میداشتند زردا و جاگیر با و عده نموده بخدمت طلبیده و ازین ممر فی الجمله شکستگی
در کار سلطان احمد آمده با و پیوسته بودند از اوه شبینون نمودند اتفاق قیصر خان دوات دار سلطان هوشنگ ازین
اواعیه سلطان احمد را حاضر ساخت و چون فوج سلطان محمود از قلعه فرود آمد مردم اردو را حاضر یافتند و اسبها را اسدود

دیدند آخر الامر دیواری انداخته دست بجنگ کردند تا هنگام طلوع صبح صادق از طرفین بازار محاربه گرم بود و خلق بیشتر
 کشته و زخمی شدند و مقارن طلوع صبح محمود شاه مراجعت نموده بقلعه مندر رفت و بعد از چند روز مهینان خم
 رسانیدند که سکنه چندیری و سپاه آسند و بلک الاسراجاجی کمال نموده عمرخان ولد سلطان بهوشنگ را بسروار
 برداشتند و زاده فی الطنبور نغمه شاهزاده محمدخان ولد سلطان احمد گجراتی با پنجمین سواروسی سلسله فیل متوجه
 سارنگپور شده از استماع این خبر سلطان محمود قرعه کنکاش در میان آورده چنان قرار یافت که عظیم بیابان که
 وجه سلطنت و دولتت و ربطه حصار پرواز و سلطان محمود خود از قلعه فرود آمده در میان ولایت قرار گرفت
 محافظت ملک نماید و برفق این اراده روی غریمت بسمت سارنگپور نهاد و تاجخان و محمودخان را بیشتر از خود
 راهی کرد و سلطان احمد ملک حاجی علی را بجهت محافظت راه بر سر گذار کند گذاشته بود تاجخان و منصورخان پیشوا
 سلطان محمود با تاجار سیده جنگ کردند و ملک حاجی گرنجت به سلطان احمد خبر برد که سلطان محمود از قلعه بیرون آمده
 متوجه سارنگپور شد سلطان احمد قاصدی را بسارنگپور فرستاد تا شاهزاده قبل از وصول سلطان محمود خود را
 باجین رسانید بعد از وصول قاصد شاهزاده محمودخان از روی کمال خرم و سقط از سارنگپور کوچ نموده در اجین
 بخدمت سلطان احمد رسید ملک اسحق بن قطب الملک مقطع سارنگپور عریضه بخدمت سلطان فرستاد و
 از جرم خود استغفار نموده مرقوم نمود که محمدخان از خبر قدوم ایشان سارنگپور را گذاشته متوجه اجین شد فاما عمرخان
 شاهزاده بقصد ستیج سارنگپور فوجی پیش از خود فرستاده و خود نیز از عقب می رسید بعد از طلوع بر مضمون عریضه سلطان
 محمود سرور خاطر گردید قلم عفو بر صفحه تقصیرات ملک اسحق کشیده تاجخان را پیش از خود بسارنگپور حضت کرده خود نیز
 متوجه آن صوب گردید تاجخان چون بسارنگپور رسید ملک اسحق و مردم معتبر را بخود همراه گرفته استقبال نمود بعد از
 دریافت خدمت ملک اسحق را دولت خان خطاب داده علم و طاس و قبای زردوزی و دوده هزار تنگه زر
 تقدم حمت فرموده طلوف و بیت مقرر ساخته سران گروه و سکنه شهر را چند سراپ و پنجاه هزار تنگه انعام کرد تا میان
 یکدیگر تقسیم نمایند و چون بسارنگپور رسید جاسوسان خبر آوردند که عمرخان شاهزاده قصه بهلیه را سوخته بر سر حد سارنگپور
 رسید و سلطان احمد گجراتی نیز تاجی هزار سوار و سیصد سلسله فیل از اجین برآید متوجه سارنگپور شد سلطان محمود
 دفع عمرخان را مقدم دانسته آخر شب مازم گشت و چون در میان دو لشکر شش کرده فاصله مانده جمعی را برسم قراولی
 فرستاد و تا بنا گیر گرفته آوردند و تفحص احوال سپاه عمرخان نمود نظام الملک و ملک احمد صلاح و جمعی دیگر را فرستاد
 تا جنگها و راه ملاحظه نموده علی الصبح چهار فوج ترتیب داده بر سر عمرخان راهی شد و او نیز از نصرت سلطان محمود
 شد و استقبال مشتاقانه صفا آراسته در برابر فرستاد و خود با جمعی بر سر کوه در کین قرار گرفته منتظر وقت میبود و اتفاقاً
 شخصی سلطان محمود خبر رسانید که عمرخان با فوجی بر سر کوه در کینگاه قرار گرفته سلطان محمود با فوجی آراسته بجانب

در آن زمان که پسران پسران که همراه بودند گفتند که از نوکران خود که کشتن کسر ناموس میشود کشته شدن از پیش
 بهتر است با همی که موافقت نمودند در میان فتح سلطان محمود تا خدیو کشیده بفرموده سلطان محمود قتل یزد سروا بر سر نیزه نهاد
 لشکر سپید که در آن زمان در آن شهر بود و در پیش گشته پیغام فرستادند که امروز موقوف دارند تا علی الصباح جهت
 رسیده تجدید محبت پرواخته شود برین قرار داده هر دو فوج برآمدند چون شب درآمد لشکر چندی متوجه ولایت خود شدند
 و چون چندی رسیدند از امانات خان یکدیگر سلیمان بن ملک شکرک خوری را که نائب عمران بود سلطان شهاب الدین
 خطاب داد و با طاعت روا شد سلطان محمود فوجی بفرستاد و نامزد فرموده خود جنگ سلطان احمد هارم گشت هنوز
 طرفین هم نرسیده بودند که بعضی صالحان لشکر سلطان احمد حضرت ختمی پناه علیه الصلوة والسلام را بخواب دیدند که
 میفرماید که فلای آسمان نازل شده سلطان احمد گوید که رخت سلامت ازین دیار بیرون برو چون این خواب سلطان
 احمد را ایند چند ان التفات نکرد و در همان دو سه روز در لشکر احمد طاعونی پدید آمد که اهل لشکر او را فرصت قبر
 کندن نمیداد و سلطان احمد بی علاج شده براه استیگرات رفت و بشان نزاع مسعودمان و دهه نمود که سال آینده
 ایندیار گرفته تفویض او خواهد نمود سلطان محمود بقلعه سمنو رفته در هفده روز سامان لشکر نمود و متوجه تسکین نازده
 چندری گشت و چون چندی رسید ملک سلیمان با اتفاق امر از حصار بیرون آمده ترود با مردان نمود و چون
 طاقت نداشت که رنج پناه بحصار برده متحصن شده یکبار دیگر مفاجات در گذشت امرای چندری دیگر را بفرستاد
 بر داشته نوبت دیگر استعداد جنگ نمود از حصار برآمدند و جنگ کرده باز گریخته بحصار درآمد و چون مدت محاصره
 بهشت ماه کشید سلطان محمود انتهای فرصت نمود و ششی خود بدیوار پس او دلاوران دیگر برآمدند و حصار فتح شد
 و جمعی کثیر علت تیغ گشته گروهی گریخته در قلعه که بالا گوه است متحصن شدند و بعد از چند روز ایل خان کالیی بجماعت
 را امان گرفته از قلعه فرود آورد و سلطان محمود سرانجام آن خود و بوجه احسن نموده چندری را بجا گیر ملک منظر ابراهیم
 مقرب فرموده از او مراجعت داشت که جاسوسان خبر آوردند که در بکر سین از قلعه گوالیر آمده شهر نور را محاصره کرده
 با وجودیکه لشکر با سطر برشکال و بتقرب لال ایام محاصره بر ایشان شده بود و کوچ متواتر ما زیم گوالیر گردید و چون
 از ولایت خود با بخار رسید شروع در نهب و تاراج نموده جمعی را بچو تان از قلعه برآمدند و جنگ پیوستند و چون طاقت
 صدمه افواج محمود شاه نداشتند گریخته بسواخ قلعه درآمدند و در بکر سین بعد از استماع این قرار بر فرار اختیار کرده
 گوالیر گریخت و عرض سلطان محمود استخلاص شهر بود و بشیر قلعه گوالیر پرداخت و متوجه شادی آباد گردید و در سینه
 نکت فارغین و ثمانا در اهتمام عمارت روضه سلطان هوشنگ و مسجد جامع هوشنگ شاهلی که قریب بدرواز
 را ستوانی و افست و دویست و سی گنبد و سیصد و هشتاد ستون دارد شروع نمود و در مدت اندک شرف اتمام
 پذیرفت و در سینه خمس و اربعین ثمانا عراض امرای میوات و اکابر و معارف دارالملک دلی بطریق توأتر رسید

از سلطان محمود مبارک شاه از همه ابرخیز سلطنت کما یستی نمیتواند بر آید دوست مغلیان از سلطان مبارک
 بیرون شد و از این آنانی که در حریف و حکایتی نامند چون قلمت سلطنت را خیاط قضا و قدر بزرگوارین آن
 سلطنت پناه دوخته مردم سکنه ایندیاز خواهد که قلاوه حیت ایشان را بطریق و غایت در بر گرفته اند
 خود اندازد و سلطان محمود را فرستاده مذکوره بالشکر آراسته متوجه دلی گشت و لواحقی قصه هندون پوسندخان
 هندونی بخدمت رسید چون بموضع پینه نزول نمود سلطان محمود سلطان تغلق آباد و درین شهر خود را و ایستاد
 دیگر سلطان محمود لشکر خود را سه فوج ساخت و فوجی بسطان بیخات الدین و فوجی را با نصیرخان که سلطان
 علاء الدین خطاب داشت همراه جنگ فرستاد و یک فوج منتخب با خود داشت سلطان محمد ملک بهلول کوه
 رسید خان و دریا خان و قطب خان و سرداران دیگر را بیرون فرستاده جنگ انداخت و تا شب
 سازان بنروان را از طرفین برآمده داد و مرد و کرم و انگی میدادند و از آخر طرفین طبل بازگشت و اوخته و منزل خود
 قرار گرفتند اتفاقاً بهانشب سلطان محمود بخواب دید که او با شنبیاک در قلعه بند و خرج کرده اند و چتر از سر
 قبروشنگ آورده بر سر شخصی مجهول المنسب افراخته اند چون صبح شد اثر ترود و در ظاهر بود در وقت سلطان محمود
 رسولان فرستاده در صلح و سلطان محمود فی الحال صلح رضاداده متوجه شد و در راه خبر رسید که جنگ اتفاق
 در بهانشب جمعی از او با شنبی در شادی آباد عجا رفتند و فساد برنگشته و سعی اتهام علم هایون لشکریان یافت و بعضی
 تواریخ بنظر رسید که سلطان محمود خبر رسانیدند که سلطان احمد گجراتی غریمیت مالوه وارو این روایت بصحبت آورد
 مینماید القصد سلطان محمود در غره محرم سنه ست و اربعین ثمانه بشادی آباد رسیده اهل اتفاق را از انعام نظام
 خود بهره مند گردانید و در همین سال در سواد قصبه بغلی با عی طرح انداخت و در آن گنبد عالی و چند جا قصر اس
 عمارت کرد و در شادی آباد قرار گرفت و بعد از اندک مدت شکست و بخت لشکر خود را در دست کرده مغزم
 گوشمال اچوتان نهضت نموده متوجه چتور گشت در وقت ازلی اعتدالی نصیر عبدالقادر صاحب کاپی که خور انصیر شاه
 می نامید هم از استقلال میزد و سلطان رسانیدند که از اکابر و امالی ولایت خطا رسیده که نصیر شاه از صراط
 مستقیم شریعت قدم بیرون نهاده راه زند و الحاد می پیماید و از ظلم و تعدی او داد و میدا کرده و در سلطان محمود
 دفع نصیر شاه را پیش نهاد همت خود ساخته عازم کاپی گشت نصیر عبدالقادر از غریمیت سلطان محمود خبردار شد
 علی خان عم خود را با تخت و هدایا و انواع پیشکش سلطان محمود فرستاده عرض داشت کرد که آنچه در حق من
 گفته اند سر اسیر گزاران و اقر است و از برای این امر مردم صادق القول فرستاده معلوم نمایند که اگر شکر است
 باشد بهر سزا که لائق باشد برسانند تا چند روز سلطان محمود علی نصیر خان را باز نداده که بی کسب و کسب رفت چون بخوا
 ساز نگویور رسید با تاس اعظم هایون و اعیان دولت قلم بر عفو تقصیرت نصیر کشید و علی را که در دست داده

در
 کوه
 کوه
 کوه

بیشکش آورا قبول کرد و نوشته های تملک مصالح و مواظف فرستاده علیخان را خصت داده بجانب لایت چو تهر
شد چون از آب هم عمور نمود هر روز افواج با طراف ولایت چو فرستاده خراب می ساخت و ایسیر تاراج
مینمود و تخیانها بر انداخته بنا بر مسجد میگذاشت و در منزل سه چار توقف مینمود چون بجوالی کوه بنلی که از اعظم
انتیارت و در ممالک هندوستان در حکام شهرت دارد نزول کرد و از آنجا دیبا نام و کیل رای کوهنا من
شد و دست بجایز بر آورد و اتفاقاً در مجازی قلعه تخانه عالی بنیاد نهاده بر دوران حصار کشیده بودند و از ذخیره و
الات حرب مملو ساخته سلطان محمود بهت بر تخیانها تخته گماشته در یک هفته فتح کرد و راجپوتان بسیار اعط
نیج ساخته و ایسیر و عمارت نمود و عمارت تخیانها را از مود تا پرازمیرم ساخته آتش دادند و آب و سرکه بر دیوارهای او ریختند
و در طرفه بعین عمارت بان عظمت که چندین سال کار کرده بودند در هم شکسته از هم ریخت و بنا را شکسته بقصایان داد
تاسنگ ترازوی گوشت فروشی سازند و بیت بزرگ را که بصورت گوسپند تراشیده بود چونه ساختند باریک اجپوتان
و او تا سه بود خود را میخورد با شند و بعد اهتمام این عمل همان غریمت بصوب چو شغطف گردانید و بعد از
وصول آن ناحیه حصار کرد و امن کوه چو واقع است آنرا جنگ گرفته راجپوت بسیار قتل رسانید و در استعداد
محاصره چو بود که منبیا نخر آوردند که کوهها خود در قلعه نیست و امر روز از قلعه بر آمد و بجانب کوه پیایه که در آن نواحه
رفته است سلطان بتعاقب متوجه شد چند فوج را جدا جدا به طرف از پی کوهها فرستاد و حسب اتفاق کوهها یک
فوج بر خورده جنگ صعب نمود و شکست یافته قلعه چو در آمد سلطان محمود بحیت محاصره قلعه فوجی نامزد فرموده
مخود در وسط ولایت فرار گرفت و هر روز افواج بتاخت و تاراج ولایت میفرستاد و عظم هایون خا بنمان را
طلبیده تا از ولایت راجپوتانی را که در اطراف شادی آباد و قننت متصرف شود چون عظم هایون بمند سور پیار
و دیعت حیات سپرد و سلطان محمود از استماع این خبر بغایت ملول و محزون گشت و بسیار گریست و از روی
ظن و خطاب روی خود را مخرج ساخت و قلعه مند سور رسیده نفس پیر را بشادی آباد فرستاد و تا جانان
که طایف لشکر یعنی بخشی بود بران لشکر سردار ساخته بار روی خود مراجعت نمود چون موسم برسات رسیده بود
سلطان اراده نمود که زمین بلند بهر ساینده آنجا طرح اقامت اندازد بعد از انقضای موسم برسات بمحاصره چو
برداخته کوهها در شب سخت و تخم و تخم سینه است و از بعین و تماناته با ده هزار سوار و شش هزار پیاده شب چون
آورده سلطان بنوعی از روی خرم و احتیاط محافظت لشکر نموده که کوهها کارسے ساخته و راجپوت بسیار
کشتن داد و شب دیگر سلطان محمودا لشکر کداسه بر دانه کوهها شب چون داد کوهها زخم خورده بجانب چو
گریخت و راجپوت بسیار اعط تیغ شدند و غنیمت بشمار بدست محمودیان افتاد سلطان محمود مراسم شکر الهی بتقدیم
رساند و فخر قلم چو نور السال در جلال نمود و عاقبت پیر الملک شادی آباد معاودت کرد و در آخر ذی حجه

سال مذکور در سنه و سنه هجرت منظر مجاری مسجد جامع هوشنگ شاهی طرح ایداحت و در سنه فتح و در همین
 و ثمان نامه رسول از سلطان محمود بن سلطان ابراهیم شرقی والی جوین و با شرف و در ایام رسید بعد از گذراندن
 سوغات پیغام زبانی گفت که نصیر بن عبدالقادر صاحب کاپلی روز از جاده مستقیم شریعت یافته راه الحاد و در مدینه
 پیش گرفته و ترک روزه و نماز داده و زنان مسلم را با بجان بند سپرده تا قاضی تعلیم نماید چون از زمان سلطان
 هوشنگ حکام کاپلی از منتسبان والی مالوه بوده اند لازم و واجب نمود که اولاً احوال او بر نصیر حق پذیرگشتن
 سازد ایشان فرصت تا دیب و گوشمال او نداشته باشند با این جانب اشارت فرماید که بنوعی گوشمال بود
 شود که عبرت دیگران گردد سلطان محمود در جواب گفت که بیشتر لشکر با تا دیب مفسدان متواتر گرفته اند چون
 ایشان نصرت دین را پیش نهاد همت خود ساخته اند مبارک باشد و قصد مقبول و در همان مجلس ایلی بخلت
 وزیر مرسوم که در آن روز گامبول بوده است و با ایلیان میداده اند عطا کرده حضرت اطراف زلفی داشت و چون
 ایلی جوین پور رسید و جواب معروض داشت سلطان ابراهیم شرقی از غایت سرور و خوشحالی بست سلسله قیل
 بر سیم تحفه نمود بعد از آن خدمت سلطان فرستاد و بالشکر آراسته متوجه کاپلی گردید نصیر عبدالقادر را خواجه وار او را
 بیرون کرد نصیر خان عبدالقادر بچو شاه عریضه فرستاد و مضمونش آنکه از زمان سلطان هوشنگ الی بو منابذ مطیع
 و منقاد خیر خواهان ایشان بودیم اکنون سلطان محمود شرقی از روی تسلط و غلبه با او فقیر امتصرف شد چون دلیم
 بلخی با ایشان بود ما لایز در گاه معالی را قبله امال خود داشته متوجه حد و چندیری شد سلطان محمود علی خانزاده
 سوغات خدمت سلطان محمود شرقی فرستاده است دعا نمود که چون نصیر خان بن عبدالقادر بسعی و مرضی ایشان
 از افعال ذمیه تائب گشته و سلوک طریق شریعت پیش گرفته و چون از زمان سلطان سعید هوشنگ شاه شهنشاهی
 بمانست توقع آنست که مضمون التائب من الذنب کمن لا ذنب له را منظور و ملحوظ فرموده قلم مشهور بر آنم او بکشند
 و ولایت او را باز گذارند و بعد وصول علیخان سلطان محمود شرقی جواب شانی بیک گفت و لغیب میگردد اینده محمود شاه
 خلجی از روی جمعیت و مردانگی حمایت نصیر عبدالقادر بر ذمت همت لازم داشته دوم شوال سنه ثمان از همین
 و ثمان نامه بصوب چندیری متوجه شد و در حد و چندیری نصیر خان آمده ملازمت نمود و اینجور سلطان محمود شرقی
 رسید از شهر آمده در سواد ایرج نزل کرد مبارک خان ولد جنید خان را که با هم جهانگرم آجا بود مقید ساخت
 همراه گرفت و از ابا جابر حاسته در میان شکستگی دریای جون راه تنگ داشت و بنیم با قدرت در آمدن بنود
 فرود آمده گرد لشکر خود را استحکام داد محمود شاه خلجی از و باز داشته عازم کاپلی شد و او را نیز همان طرز دست داد
 جانب کاپلی راهی گشت در اثناء راه بهادران فوج خلجی بر بنه گاه او تاخته نصیبت بسیار کردند و او نیز بجا همت
 مردم خود بر گشته بچنگ پوست و تا شام معرکه قتال و عدال گرم بود بعد از آنکه ای خیر و بجز هر دو سپاه در میان

در عظام

قرار گرفتند و پس از دو سه روز چون موسم برسات نزدیک رسیده بود سلطان محمود علی بعضی مواضع متعلقه
 کاپلی را خارت و تاراج نمود بفتح آبا و معاودت کرده قصر نفیث طبقه آنجا طرح انداخت رعایا و سکنه قصبه ایرچه را ظلم
 تعدی مبارک خان بن جنید خان داد خواه شدید سلطان محمود علی ملک الشرق مظفر ابراهیم خان حاکم چندیری را
 با لشکر انبوه بر سر ایرچه نامزد فرمود و او چون بسوا و ایرچه رسید خبر آمد که ملک کالوز سلطان محمود شرقی بدفع او دستار
 و بقصبه رات متوجه گشت و بعد از تلافی فریقین کالوز گریخت و سکنه رات ملک مظفر ابراهیم را آمده دیدند و او همه را مقید
 ساخته چندیری فرستاد و بار و بار ایرچه در اثنای راه شنید که سلطان محمود شرقی دیگر لشکر خود را بتاخت ولایت برآورد
 که برای آنجا مطیع محمود شاه خلی است فرستاده ملک مظفر حافظت ولایت خود را بر شیر ایرچه مقدم داشته عازم
 آنجا گردید و فوج شرقی از شنیدن آن برگشته بقصبه رات رفت چون کار محاربه بطول انجامید از طرفین مسلمانان
 کشته خسته شدند شیخ چایله که از اکابر وقت بود و تلفات و کرامات اشهار داشت با استعجاب سلطان محمود شرقی
 خطی محمود شاه خلی در باب صلح نوشته فرستاد یعنی خدمت برین طریق صلح واقع شد که بالفعل سلطان محمود شرقی
 قصبه رات و مهور بنصیر شاه سلیم نمود و بعد از مراجعت محمود شاه خلی چون چهار ماه بگذر خطه کاپلی تیرنگدازند و مینعاد
 چهار ماه باین جهت گفت که درین مدت حقیقت دین ملت او ظاهر شود و برین قرار داد محمود شاه خلی بشاه آبا
 مراجعت کرد و در سه شان و اربعین شان نامه و الاشفا انداخت و چند موضع از برای خراج ادویه و ما محتاج بهاران وقت
 نموده مولانا فضل الله حکیم را که مخاطب ملک الملکا بود و برامات احوال مرضی و مجانیین فرمودند و بتاریخ بستم
 رجب المرجب سنه خمس و ثمان نامه بالشکر آراسته قصد تسخیر قلعه مندلی کرده متوجه شد چون بحد و قلعه رسید
 حکومت آنجا را از تغییر بهارغان ملک سیف الدین تغولین نموده بکوی متواتر رفته بر کنار آب بناس فرود آمد و در آن
 کوه بنا چون طاقت مقاومت نداشت در قلعه گریختن شده روز دوم و سوم را چپوتان از قلعه برآمده حق
 تردد و مردانگی ادا کردند اما آخر از راه عجز و انکسار در آمده پیشکش قبول کرد سلطان اعلی بنا بر صلاح وقت صلح
 رضا داد و مراجعت نمود و در اندک مدت بعد او مجد و نموده بقصد تسخیر قلعه بیانه متوجه شد چون بدو فرسنگ بیانه رسید
 سید محمد خان صاباطا بخا پس خورد او حد خان را بخدمت سلطان فرستاد و یکصد اسب و یک تنگ
 برسم پیشکش ارسال نمود محمود شاه و بیاد مملکت خاص نوازش کرد و حضرت انصاف ارزانی داشت و بحیث محمد خان
 قبای زر و دوزی و تاج مکلل بجا هر دو کمزرو اسپان بازمین لجام زرین فرستاد او خلعت پوشیده زبان مح
 و شای محمود شاه کشوده خطبه و سکه بنام سلطان محمود کرد و سلطان بعد از استماع این خبر از دو فرسنگ بیانه عزیمت
 نمود و در اثنای راه قصبه تپور را که قریب قصبه است فتح کرد و بیست هزار سوار و بیست پنج سلسله فیل بقصد تسخیر
 حده فرستاد و اندر راه کوته یک کوه و بخت پنج هزار تنگ پیشکش گرفته عازم شادوی آبا و گردید و در سنا ربع و حسین و ثمان

کنگداس را بقلعه چنانچه پیشتر ستاده عرض داشت نمود که سلطان محمد بن سلطان احمد کوه چناب را محاصره کرده چون این بنده دائم التماس ایشان داشت امیدوارم او دستگیر سے سلطان محمود متوجه امداد کنگداس گوید و در راه خبر رسید که سلطان قطب الدین محمد گجراتی بگرفتن مشکیش بصوب ایدر آمده سلطان محمود بر نصیحت دانسته رو بپنجاب راه سینور مها و سلطان احمد از استماع این خبر چون جار وای بار سقط شده جار دما و کار خانهار سوخته متوجه احمد آباد گردید سلطان قطب الدین نیز متوجه احمد آباد شد چون سلطان محمود برین وقایع اطلاع یافت از راه برگشته بکنار مندرسی فرود آمد کنگداس سیزده لک تنگه نقد و چند اسب برسم پیشکش آورد و برین منزل بخدمت رسید سلطان محمود بهمان مجلس اوراقبای رودری داده خصت نمود و خود متوجه دارالملک شادی آباد گردید و در اثناء راه رای سپهر را بیدر پنج فیل و بست و یک اسب و سه لک تنگه بعد انعام داده خصت کرد و مدتی در شادی آباد قرار گرفت بامر انجام ولایت و شاهی پرداخت و در سنه خمس و خمیسین شمانه تا به یازده از صد هزار سوار متوجه تیغ گجرات گردید و از کانتی نوانی گذشتة قصبه سلطانیورا محاصره نموده ملک علاء الدین سهراب که گماشته سلطان قطب الدین بود و چند روز از قلعه برآمده بازار جنگ گرم میداشت چون از حصول گوک مایوس شد امان طلبیده سلطان محمود پیوست سلطان محمود عیال اطهار او را بقلعه مند و فرستاده او را سوگند داده که هرگز از صاحب خود روگردان نشود و او را خطاب مبارز خانی داده متوجه احمد آباد گردید و در اثناء راه خبر آمد که سلطان محمود و بیعت حیات سپرده و سپهر او سلطان قطب الدین قائم مقام شده سلطان با وجود که تخریب قصر بدولت سلطان محمد مقصود او بود از کمال مروت تعزیت گفت و بامر او معارف لشکر خود بمقتضی رسم آنوقت پان و شربت تقسیم کرد و کتابی بسطان قطب الدین نوشته تعزیت پرسی نوشت سلطنت نموده با اینحال قصبه بر دوره را خراب کرده از لوازم اسیر و غارت و بقیه نامرعی نگذاشت و چندین هزار مومن و کافر را در قید اسیر گرفتار ساخت و چند روز در قصبه مذکور توقف نموده متوجه احمد آباد گردید و در آنوقت ملک علاء الدین سهراب که منتظر وقت و فرصت بود فرار نموده پیش سلطان قطب الدین رفت ظاهر اول داشت و از کمال حلال نمکی ترک عیال و فرزندان گرفت سلطان محمود بکوچ متواتر رفته بکیرنج که بستنج کروی احمد آباد است فرود آمده و سلطان قطب الدین در موضع خانپور که سه کوهی قصه مذکور است نزول کرد و چند روز هر دو با شاه برابر یکدیگر نشستند و در شب سلخ صفر سال مذکور سلطان محمود بقصد شبنون سوار شده از اردو خود برآمد چون راه بر خطا کرد تمام شب در صحرا کشاده سوار ایستاده علی الصباح میبندد ربابا لشکر سازگپور آراسته سردار سے آفتوح را به پسر بزرگ خود عیال الدین مغموم داشت و امرای چندیری را در آن فوج میسره نامزد کرده قدشمان که سپهر خود او بود آرامت و خود در قلب لشکر قرار متوجه کارزار شد و سلطان قطب الدین نیز بالشکر گجرات در شب

۵۵۴

مفوت محمود روی میدان نهاد مقدمه سلطان قطب الدین از پیش مقدمه سلطان محمود کرخیه سلطان قطب الدین
یوست و مظفر خان که از کبار امرای چندی بود تا بخت فوج سلطان قطب الدین تاب صدر او نیاورده
رو به سمت نهاد و مظفر خان از روی سلطان قطب الدین تعاقب نموده دست بغارت و تاراج در آن
کرده در خزانه سلطان قطب الدین در آمده یک فو تمام فیلان خود را بار کرده بار روی خود فرستاد چون سلطان
او برگشته آمدند و خواست که نوبت دیگر را کرده فرستد که شنیدند که فوجی از لشکر سلطان قطب الدین
فوج شهزاده قدشخان را تنگ و زبون دیده بر و تاختند و او تاب نیاورده جانی تنگ پا برون بر و مظفر خان
دست از تاراج باز داشته خود را بگوشه کشید سلطان محمود از تفرقه لشکر شکست فوج میسر به تخریب شده
یا دوست سوار در میدان جلالت ایستاده تا تیر در ترکش داشت گمانداری نموده داد مردانگی بداد
در بنوقت سلطان قطب الدین با فوجی آراسته از گوشه که مخفی بود متوجه سلطان قطب الدین
سلطان محمود حق تردد و بجا آورده با سینه ده کس بار روی خود رفت و سلطان قطب الدین این فوج را
خطا بخبر آبی تصور نموده تعاقب او پرداخت و پشت او یک فیل و غنیمت بسیار بدست او افتاد
سلطان محمود تا شب در دایره خود سوار ایستاده بود چون پنج و شش هزار سوار برو جمع شدند تا شب
قرار گرفت روی بند و نهاد و در راه از کولی و بهیل مضرت تمام باش که او رسید سلطان محمود از مبدای
طلوع آفتاب دولت تا انقراض ایام سلطنت بغیر این شکست شکستی دیگر نیافته بود چون بهند و
شکست و ریخت سپاه درست شد سلطان غیاث الدین را که خلف صدق او بود تاخت قصبه سورت
که یکبار آبی تپنی آبادان شده بود و از بنا در مشهور گجرات است نامزد فرمود و سلطان غیاث الدین پاره
مواضع سورت را تا ختم مراجعت نمود و بحسب اتفاق از کرد و عذر و تفاق نظام الملک وزیر و پسران او سلطان
محمود رسانیدند و حکم محمود شاه بسیارست رسیدند و در سینه صبح و ششین و تا نامه سلطان محمود را غریمت مستحضر
ولایت مار و او را نصیب یافت و چون از جانب سلطان قطب الدین جمعیت خاطر نداشت صلاح در آن بود
که اول با سلطان قطب الدین مصالح نماید بعد از آن بتخیر ولایت کوه بنهار داز و این در ضمیر خود مخفی داشته
با استعداد لشکران فرمان داده و از شدوی آبا و عقبه دمار رفت و از انجا تا جازنا لشکری آراسته برسد
گجرات فرستاد تا مهید مقدمه صلح نماید و تا بخان یوزر امی سلطان قطب الدین خطا نوشت ایچیان چیز
زبان فرستاده پیغام داد که نزاع و عداوت طرفین موجب پریشانیست و صلح و اعتماد سبب امنیت و رفاه
بعد از قتل و قاتل سلطان قطب الدین نیز صلح رضا و احوال طرفین اکابر و معارف در میان آمده بعد و
سوی گنبد میان مصالح را احکام داده و قرار یافت که از ولایت کوه بنهار چه منصل گجرات است عساکر قطب الدین

ذکر سلطان محمود

منصب و تاریخ نمایند و بلا و میوار و امیر و آن لواحق را محمود شاه تصرف نمود و عند الاستیجاب امداد و معاونت نماید
 یکدیگر در طبع نذرند و سلطان محمود در سنه ثمان و چهل و نهمین و ثمانمائه بتاویب راجه پوتان متمرد که در نواحی مادونی علم
 تمرد و عصیان برافراخته بودند متوجه گشت و در قصبه سهولی راجه پوت بسیار را غلبت تیغ گردانید و اطفال اولاد
 اجتماعت را اسیر کرده ببنده فرستاد و از آنجا عازم بیانه شد چون قریب رسید و او در خان ضابط بیانه پیشتر
 بسیار فرستاده از راه اخلاص درآمد آن خود در راه و مسلم گذاشته تقاوی که میان یوسف هندونی و ضابط
 بیانه بود بمساعی جمیل خود مبدل بحبیت و مودت گردانید و در زمان مراجعت حکومت قلعه رهنمون و دادوستد
 را بقدر شکران ملقب بسطان علاء الدین مفوض داشته ظلال امن و امانی بر عموم متوطنان و اراک الملک
 شادی آباد گسترده بندین سال سکندر خان و جلال خان بخاری که از امرای بزرگ سلطان علاء الدین بهمنی
 و کمندی بودند غرض خدمت فرستاده بر تنخواه قلعہ ماہور که از اعظم قلاع برارست تخریب نمودند بالشکر آریسته
 از راه هوشنگ آباد متوجه ماہور گردید و در نواحی محمود آباد سکندر خان آمده ملازمت کرد و چون قلعہ ماہور را
 محاصره نمودند سلطان علاء الدین بالشکر ستاره آسمان پیش حرکت نموده ترواہل قلعه آمد و سلطان محمود طاعت
 مقاومت در خود مفقود دیده با گشت و قلم مشکین شامه این داستازاد طبقه سلاطین بهمنیه مشروح و تبیین تحریر
 نموده در اثنا مراجعت از مترو دین خبر رسید که مبارک خان ضابط امیر ساخت ولایت بگلانہ که میان گجرات
 و دکن واقع است مطیع و منقاد محمود شاهی بودند وقت سلطان محمود حمایت و رعایت جانب او را بپذیرفت
 هست خود لازم دانسته عنان فریبت بصوب ولایت بگلانہ منعطف فرمود پیش از خود اقبال خان پوتان
 را فرستاد و مبارک خان بالشکر گران بمقابلہ او آمده بعد از مقابلہ راه فرار پیش گرفت سلطان محمود بعضی
 مواضع و قریات بلا و امیر را تا ختہ نشادی آباد معاودت نمود و در سنه ثمان و چهل و نهمین و ثمانمائه سلطان محمود
 رسانیدند که پسر امیر یا بوراجہ ولایت بگلانہ اراده آمدن دارد و مبارک خان حاکم امیر ولایت او در آمده
 خرابی میکند و از آمدن مانع است سلطان محمود سلطان غیاث الدین را بر جناح تعجیل بدفع او نامزد فرمود
 چون این خبر مبارک خان رسید راه معاودت پیش گرفته بدیار خود رفت و پسر یا بوراجہ پیشکش بسیار خدمت
 آمده نوازش یافت و مغرور مباحی خصیت یافته بولایت خود رفت سلطان غیاث الدین متوجه رهنمون گشت
 بعدین ایام سلطان متوجه چتور گردید که بنها از طریق مدارات و مواسات در آمده پانہ نزد نقره سلوک برسم
 پیشکش و افس فرستاده و مردم لشکر دست بنیب و تاریخ دراز کرد و از آبادانی اثر نگذاشتند و منصوب الملک
 بتاخت ولایت مند سوز نامزد کرد و بحبیت آنکه تمانہ و اراک ولایت بگذارخواست که در وسط آن ولایت جلیر نام
 قصبہ آبادان سازد که بنها از استیلا بحکایت از راه غم و آنکسار درآمد بخدمت سلطان محمود بنام او که بہت در

بسیار

پیشکش که امر شود قبول دارم و من بعد از جاوه اخلاص و دلخواهی تجاوزه نخواهد شد مشروط با آنکه سلطان کج
آبادان ساختن خلچکود بد چون برسات نزدیک بود سلطان محمود پیشکش و خواه گرفته بشادی آباد متوجه نمودند
و مدتی قرار گرفته در سنه شصت و شصین و ثمانمائه باز بقصد تسخیر ولایت مند سور متوجه گردید و بعد وصول آن
ناحیت افواج با طرف و جوانب فرستاده خود در وسط ولایت قرار گرفت و هر روز خبر تازه با و می رسید
مراسم شکر الهی بجا آورده روزی عریضه فوجی که بطرف ما دوتی نافرود شده بود رسید مضمون آنکه ابتدای طایع
آفتاب اسلام در مملکت هندوستان از افاق اجمیر بود و حضرت مرشد الطوائف شیخ حسین الدین حسین سجری نیز درین
بقعه آسوده و حالاً چون بصره کفار و آمده اثری از اسلام و مسلمان نمانده چون مضمون عریضه رسید بهما روز
متوجه صوب اجمیر کرده بکوه متواتر تمبر فائض الاوار ترول فرموده استوار و ارواح نیت خواجه قدس سره نمود
بخشی لشکر فرمود که با اتفاق امر الملاحظه نموده مرچل تقسیم نماید درین اثنا کجا دبر که سر و اهل قلعه بود با فوج
از راجپوتان نامی جنگ برآمد و صدتة افواج محمودی را تاب نیاورده بقلعه درآمد تا چهار روز هر روز معرکه قتال
و جدال گرم بود و در نیم گجا دهر با تمام لشکر خود جنگ برآمده و در مغلوبه جنگ کشته شد جمعی از سپاهیان محمود شاه
با گریختن مخلوط بدروازه درآمد و فتح قلعه نصیب گشت و در هر کوه از کشته پشته از راجپوتان افتاده بود سلطان
محمود مراسم شکر الهی بتقدیم رسانیده شرف طواف فرار آن بزرگوار دریافت و مسی عالی طرح انداخت و خواجه
نعمت الله در ایست خان خطاب داده حکومت آنجا مفوض نموده مجاوران آن بقعه شریفیه را با نعام و وظیفه
خوشدل ساخته بصوب قلعه مند لکر مراجعت کرده بکوه متواتر کینار آب بناس فرود آمد و امر را با طرف قلعه نماند
فرمود و کوبنهایت لشکر خود را سه فوج ساخته از قلعه بیرون فرستاده فوجی که برابر تاجخان و فوجی دیگر که برابر علیخان فرستاده
بوز آمده دست به تیرو تبر و نیزه کردند و جنگ عظیم قائم شد و جمعی از لشکر محمود شاه کشته شدند و راجپوتان بشمار
تلفت تیغ گشت چون حسرت و انجم از طارم چهارم رو بجلو نترسی خود بنا دو طرفین در مقام خود قرار گرفتند و صلح امر
و در راد و تخانه فراموش آمده معروض داشتند که چون اسال کمرش کشتی واقع شده و موسم بهیسات نزدیک رسیده
اگر روزی چند در دار الملک شادی آباد بجهت درست نمودن شکست و ریخت سپاه قرار و آرام گیرند و بعد از ریخت
با استعداد تمام غم ملوکانه بشویر بقلعه بکار بند لائق خواهد بود سلطان محمود مراجعت نموده روزی چند قرار گرفت
و در دست و ششم محرم سنه احدی و ستین و ثمانمائه با استعداد تمام تسخیر قلعه مند لکر حرکت فرموده در نواحه
میوات فوج ناگور و اجمیر و ناروتی بخدمت رسیدند و از انجا با اتفاق محاصره مند لکر گردید و در راه هر چه بتخانه نظر
در آمد جنگ برابر کردند و بعد از وصول بمقصد فرمود تا درختان انبج بریدند و عمارتها را بانداخته از آبادانی اثر نگذاشتند
و محاصره برداشتند مرچل را از خندق گذرانیده بدیوار قلعه متصل ساختند و در اندک مدت حصار را بدستیاری توفیق

کشوند و خلق کثیر قتل و امیر گشت و راجپوتان بقلعه دیگر که بر قلعه کوه بود پناه برده بر استحکام و محکم آن مغرور گشتند
 و چون آب حوضهای بالای قلعه بواسطه صدای توپ فرورفت و آبی که در قلعه اول بود بدست لشکر محمود
 افتاد از بی آبی آواز ناله و فغان از هر طرف بر آمده اهل قلعه العطش گویان امان خواستند و مبلغ ده لکه تنگ پیشکش
 قبول کردند بامان فرود آمده قلعه سپردند و این فتح عظیم در غزه و بجز سینه احدی و سبعین ثمانیة برنصه ظهور جلوه نمود
 سلطان محمود مراسم شکر الهی مقرون بخصوع و خشوع ادا نمود و روز دوم بقلعه درآمد و بجایها را مسامحه ساخته مصالح
 آنرا بمسجد جامع صرف نمود و قاضی و مفتی و محتسب و خطیب مؤذن تعیین کرد و سرانجام آن نواحی بوجه حسن نمود و بتاریخ
 پانزدهم محرم الحرام سنه اشنی و شصتین و ثمانیة بجانب چتر عازم گشت و بعد از وصول آن ناحیه شاهزاده سلطان
 غیاث الدین رابناخت و تاراج ولایت کیلواره و دیواره فرستاده شاهزاده ولایت را خراب ساخته بندگی
 بسیار بدست آورد و در کتف صحت و عافیت مراجعت نمود و بعد از چند روز شاهزاده قدس خان و تاج خان را
 بقصد تسخیر قلعه بوندی نامزد کرد و چون شاهزاده بحوالی قلعه بوندی رسید راجپوتان از قلعه بر آمده جنگ انداخته
 کمال تر و دجی آوردند و آخر نبر میت یافته اکثری علف تیغ شدند و گروهی خود را بخندق انداخته گرفتار گشتند و در روز
 اول قلعه را بزور بار و شجاعت و شهامت کشوند و شاهزاده شکرانه این سوهبت عظمی حسن چه ادا نموده کی
 از سرداران معتبر آنجا گذاشته با فتح و نصرت در قدم و نینعمت خود بدار الملک شادی آبا و معاودت کرد و سلطان
 محمود در سده ثلث و ستین و ثمانیة باز بتادیب و گوشمال راجپوتان سواری نمود و چون بموضع امار فرود آمد سلطان
 غیاث الدین قدس خان رابناخت ولایت کیلواره و دیواره نامزد فرمود سلطان غیاث الدین آنولایت تاراج نمود
 اطراف کونهل نیز را نیز تا خند و چون بخدمت پدر رسیدند و تعریف قلعه کونهل نیز عازم گردید و در راه بجایها را مسامحه
 ساخته قطع منازل و مراحل مینمود و چون در حوالی قلعه نزول کرد و در سوار بر کوهی که در طرف شرق قلعه است بر آمده ملاحظه
 شهر بود و فرمود فتح این قلعه بی محاصره چند سال ممکن نیست و روز دیگر از آنجا کوچ نموده متوجه دنگر پور گردید و چون بر
 حوض دنگر پور فرود آمد رای سایداس راجه دنگر پور گر ختیه بلوکه پایه پناه برد و از آنجا از راه عجز و زاری درآمد و لک تنگ
 بدست و یک اسب پیشکش داد سلطان بدار الملک شادی آباد مراجعت کرد و در محرم سنه ستین و ثمانیة
 باغوامی ملک نظام الملک غوری بکوچ متواتر عازم تسخیر بلاد دکن گردید و چون از آب نریده عبور نموده سنیان خبر
 آوردند که مبارک خان صابلا سیر و بیعت حیات سپرده فارینجان لقب بعاول خان پیر او قائم مقام او شد
 و در عنقوان دولت دست تظلم از استین جو بر آورده سید کمال الدین و سید سلطان رابناخت گشته و خانها
 منگلو با نزار عارت نموده و بعد از چند روز برادر مشارالیه سید جلال الدین نام بداد خواهی سلطان محمود از روی حمیت
 خواست که عادلخان آگوشمال و بدو باین اراده بصوب اسپرایی مشد عادلخان از روی عجز و بیچارگی کی بنام

قطب عالم شیخ فریدالدین سعید شکر گنج را بخدمت او فرستاد و پاره پیشکش مرسل داشته از تقصیرات خود استغفا نمود سلطان محمود چون میدانست که تیر تیر قلعه کاشا بسراوقات بروج مشیده و اسیر زرسیده و سهند مقصود اولی ازین سفر تیر و کن بست قلم عنبر جبهه بریمه عادل خان کشیده پاره نصیحت فرمود متوجه ولایت برار و بلخ گشت و بعد وصول عقبه بالا پور جاسوسان خبر آوردند که وزرای نظام شاه از سر حد بالشکر طلبیده جمع نمودند و دو کور تنگ از خزانه بیرون کشیده بر سم مدخرج بامر اولشکریان انعام دادند و بالشکر گران و یکصد و پنجاه فیل کوه منظر از شهر بدر آمده منتظر ملو بطول تقدیر آتی غرضانه می باشد سلطان محمود بعد از استماع این خبر ترتیب افواج نموده بکوچ متواتر بسد فرسنگ نظام رسیدند وزرای نظام شاه هشت ساله را سوار کردند و بر سر او چتر برافراشته عنان او را بدست خواج جهان ملک شرق ترک پرند و سرانجام میسر به ملک نظام الملک ترک و میمنه بخواجه محمود گیلانی که ملک التجار خطاب داشت بجا نمودند چون هر دو با و شاه برابر یکدیگر رسیدند ملک التجار پیشدستی نموده بفرج میسر محمود شاهی تاخت و مهابت خان حاکم چند برمی ظهور الملک وزیر که سرداران میسر بودند کشته شدند و شکست عظیم بر لشکر سنده افتاد چنانچه تا دو گروه تعاقب نمودند و اردوی سلطان محمود را بتاراج بردند درین اثنا سلطان محمود که خود را بگوشه کشیده منتظر فرصت میبود چون اکثر مردم بتاراج مشغول شدند و نظام الملک با سعد و چند ایستاده ماند و از ده هزار سوار آرمی فوج نظام شاه ظاهر شد خواج جهان ترک که عمده قلب بود قلبی نموده عنان نظام شاه را گرفته متوجه شهر بدر گردید و قضیه منعکس گشت و مردمی که بتاراج رفته بودند متاع نفیس زندگانی را بغارت دادند و ملکه جهان والده نظام شاه از غدر اندیشیده بجهت محافظت شهر بلو خان را گذاشته خود نظام الملک شاه را بر داشته بغیر و زآبافت و ازینجا خط سلطان محمود گجراتی فرستاده امداد کوهک طلبیده و سلطان محمود خلی تعاقب نموده شهر بدر را محاصره کرد چون مردم گرنجته در فیروز آباد بر نظام شاه جمع شدند خبر رسید که سلطان محمود گجراتی بالشکر عظیم بید نظام شاه متوجه شده و بزودی خواهد رسید سلطان محمود خلی قرعه کنکاش در میان آورده در آخر فرار داد که چون هوا گرم شده و ماه رمضان رسیده اولی و انساب آنست که تسخیر این بلاد را بسال دیگر موقوف کرده مراجعت نمود شود و باین تقریب روز دیگر کوچ نموده متوجه ولایت خود گردید و در سنه سبع و ستین و ثمانمائه هوای تسخیر بلاد دکن در سرداشت باز سامان لشکر نموده بغلج فرود آمد و هنوز در بغلج بود که عریضه سراج الملک تمانه وارسله بهو گیر رسید مضمون آنکه نظام شاه و کنی نظام الملک را بالشکر انبوه بر سر تمانه کمره فرستاد و در اثناء راه خبر رسید که نظام الملک ترک آده قلعه کمره را تاخت و در آن وقت که نظام الملک بجوالی قلعه رسید سراج الملک بشرط مشغول بود از خود خبر نداشت و سراج الملک از قلعه برآمد جنگ کرده گرنجیت نظام الملک از کمال غرور و تکبرت بضبط و ریاضت بجای بر دوازده سلطان محمود بعد از استماع این خبر معتبول تاج را با چهار هزار سوار بصوب

قلعه کهرله فرستاد و خود بحیث اتمام متوجه دولت آباد گردید و در اثناء متعلقان رای سرکچ و کلای رای جانگر
 با پانصدوی زنجیریل برسم پیشکش فرستادند و کلار خلعت و انعام داده حضرت فرمود چون در موضع خلیفه آباد
 فرود آمد مشور سلطنت و خلعت و ایالت رایکی از خادمان سید امیر المومنین امار امیر یوسف بن محمد عباس از
 مصر حیت او آوردند از کمال سرور و خوشحالی رسم استقبال بجا آورده خادمان خلیفه را گرامی داشت پس آن
 تازی بازمین و لجام مرصع و خلعتهای زر و روزی انعام کرد و چون بسرحد دولت آباد رسید خبر دادند که سلطان
 محمود کجراتی از در الملک خود برآمده متوجه اینحد و دست بسطان محمود بجانب قلعه مالکنده عازم گشت
 و پاره مواضع و قریات را تاخته از راه کونده بدر الملک شادی آباد معاودت نمود و در چند قرار گرفت و در
 ربیع الاول سنه احدی و سبعین ثمانمائه فوجی همراه مقبول خان بتاخت فقیه الیچوز فرستاد چون آنجا حیت
 فواجی الیچوز را بدست آورده شهر را غارت کردند بعد از یکپاس شب حاکم آنجا همسایها خود را مثل خان پیرخان
 جمع نموده با هزار و پانصد سوار و پیاده و پیشمار بقصد جنگ آمده چون اینخبر بمقبولخان رسید غنائم و اسباب
 و یرتال خود را بایک فوج راهی ساخت و مردم خوب کار آمدنی را انتخاب نموده همراه خود نگذاشت و جمعی ابراهیم
 چندولی تعیین نموده خود در جاگمین کرد و چون طرفین بهم آمیختند مقبول خان از کمینگاه برآمد قاضی خان روس
 هر میت بصوب الیچوز نهاد و مقبول خان تادرو از الیچوز تعاقب نمود و در راه سبت نفر از سرداران معتبر
 کشته شدند و سی نفر دیگر بدست افتادند و مقبولخان از آنجا مراجعت نموده منظره منصور محمد آباد رسید و در
 جمادی الاول سنه احدی و سبعین ثمانمائه والی دکن قاضی شیخ نام شخصی را برای مصالحه بدر الملک شادی آباد
 فرستاد و بعد از رد و بدل بسیار مصالحه بران قرار یافت که والی دکن تا الیچوز ولایت برار را بسطان محمود
 بگذارد و سلطان محمود من بعد بدیار دکن مضرت نرساند و برین قرارداد اصلحنامه نوشته بتوفیقات امراد اگا
 و سعادت مالک رسانیدند و در جمادی الاخر سال مذکور شیخ الیچوز را خلعت داده و زر مر سوم مرحمت نموده
 شرف الملک را با و همراه نمود تا عهد و پیمان را در حضور یکدیگر تحکام دهند بعد از چند روز فرمود که مدارحاسبان
 و قریب تاریخ قمری نهند و بجای تاریخ شمسی تاریخ قمری نویسند و از سنه احدی و سبعین و ثمانمائه تاریخ قمری
 در وفات ثبت شد و در شهر ربیع الاول سنه مذکوره شیخ نورالدین که از کبار علمای وقت بود در فواجی مندوب
 رسید سلطان محمود تا حوض زانی استقبال نموده بر سر اسب یکدیگر را در کنار گرفتند و در نهایت تعظیم و احترام
 او بجا آورد و در خیمه مذکور مولانا عماد رسول سید محمد نور بخش بخدمت سلطان محمود رسید و خرقه شیخ
 بر سبیل تبرک آورده و در خود را نعمت کبری دانسته قدم مولانا عماد الدین را تلقی نمید و احسان نمود و از
 غایت سرور و خوشحالی خرقه را بسید و دست بدل و سخا کتافه جمیع علماء و مشایخ و بزرگان آن دیار را کرد

قلعه میانہ را با توابع پیشکش خواهم نمود و هر گاه سلطان را سواری واقع شود شش هزار سوار را سامان نموده محبت خواهم فرستاد و سلطان محمود فرمود هر گاه سلطان حسین متوجه دلی شود من بعبادت تمام خود را با داد و کرم خواهم رسانید و برین قرار داد و تقدیرین حال نموده خلعتی ثمنی خود در خصوصت کرد و دیگر کوچ نموده متوجه دارالملک شادی آباد شد چون در رعایت گرمی بود در راه بواسطه طغیان حرارت مزاج او با اعتدال برآمد و روز بروز مرض اشتدادی یافت تا آنکه نوزدهم ذیقعد سنه ثلث و سبعین و ثمانمائه در ولایت کجوار از خرابه دنیا بدارالملک اتزی خرامید و مدت سلطنت اوسی و چهار سال بود بیت بجاه ارج بر آسمان تخت برود و بجاه لحد عاقبت رخت برود موافق بودن مدت عمر سلطان محمود در صین جلوس بدت سلطنتش خالی از اندرین و غزای نیت حضرت صاحب قران امیر تمبور گورگان نیورسن سی و شش سالگی بر سر سلطنت با استقلال جلوس فرموده بوده اند و مدت سلطنت آن حضرت سی و شش سال بوده و بعد انتقال آن حضرت سی و شش نفر از فرزندان و سایر واقفان بوده اند و ذکر سلطان غیاث الدین چون سلطان محمود خلعت رحلت کرد پسر بزرگ او سلطان غیاث الدین بخت سلطنت تکیه زد دست بیدل و سخا از اسبین جود و عطا بر آورده عموم طبقات اناج را از خود راضی و شاکر گردانیده و زر می که بر چیز تار کردند بر اهل مغنل استحقاق قسمت نمود و برادر خود خود که سلطان علاء الدین خطاب داشت و مشهور بقدر سخا بود بدستور قدیم ولایت زرتور مقرر داشت و چند پیر گنه دیگر که در زمان سلطان محمود در تصرف او بود بواسطه رضای خاطر او با ولطف نمود شزاده عبدالقادر انا صر شاه خطاب داد دلی عهد خود گردانید شغل وزارت تفویض نمود و چیر و پالکی و کوبه و جاگیر و دوازده هزار سوار با و مقرر نمود و بخوابین امر امر کرد که بر صبح بسلام شانزده رفته در رکابش بدو تختا حاضر شوند چون از خشن سلطنت و طوی جلوس اپرودخت روزی امرای خود را طلبیده گفت که چون سی و چهار سال در رکاب پدر تردد و فطره نمودم اکنون بخاطر پسر که آنچه از پدر رسیده است در محافظت آن کوشیده زیادتی طلبی خود را تصدیق ندیم و در این آسایش و عیش عشرت بر خود و تابان خود بکشایم و ولایت خود را در این امان داشتن بهتر از آنست که ولایت دیگران دست زدن و در اجتماع اهل نغمه سعی فرمودن گرفت و از اطراف و جوانب اهل طرب رویدر گاه او نهادند و از کنیزان صاحب جمال و دختران را بجا و زمینداران حرم خود را مملو ساخت و درین باب نهایت مبالغه بکار برد و از دختران جمیل هر یکی را بهری و پیشه تعلیم نمود و مناسب مرعی داشته بعضی را رقص و پاتر باز کرد و بی خوانندگی و فرامیر نوازی و برخی را کشتی گیری آموخت و پانصد کنیز حبشی را لباس مروان پوشانید و شمشیر و سپر بدست داده گروه جیوش نامید و پانصد کنیز ترک لباس ترک داده گروهی مغولان خواند و پانصد کنیز که بقوت قرچه و شدت و کار استیاز داشتند اقسام علوم آموخت و هر روز یکی را در طعام بخود شریک می ساخت و گروهی را برگزیده شتعال ممالک مثل سبتفا و گاه داشتن جمع و خرج و مشرفی کارخانها تفویض نمود

مستحق

و در حرم سرای خود بازاری طرح انداخت هر چه در بازار شهر بفرودخت میرفت در آنجا نیز فروخته می شد و با جمله
شانزده هزار گنیز در حرم سرای او جمع شده بود و هر یکی را روزی دو تنگ نقره و دو من غله مقرر بود و در سویت
سبالغه تمام مرعی داشتی چنانچه رانی خورشید که بزرگترین حرهای او بود و با او محبت مفراط داشت و در جماعت
صاحب اختیار بود نیز دو من غله بوزن شرح و دو تنگ میداد و چنین گویند که بهر جا نور که از حرم سرای بود بین
غله و دو تنگ مقرر نموده و بخدمتگاری فرمود که هر روز طعام نخبه بر روی سوراخ موشان بگذارد و بعد از آن
فرموده بود که چون شکر نعمت حق سبحانه و تعالی بجای آرم با نعمتی که حق تعالی بمن ارزانی داشته بنظر و آید
پناه تنگ برسم شکرانه بابل سخاوت بدهند و بخواب محفل ندارند و با هر خورد و بزرگ که در بیرون سخن کنم بکیزارتنگ
بصیغه انعام باورسانند اکثری اوقات او عیش و عشرت میکرد و بعد از یک پاس گریزگی بر میان جان
بستبادای گوارم عبودیت مشغول می شد و چنین خود را بر خاک عجز و افتقار میسود و از در نیاز در آمده مطالب
و آرب خود را از حضرت حق سبحانه و تعالی در یوزه میدنمود و یکی از مقریان خود امر کرده بود که هر چه در مملکت او
ساخت شود و یا عرضیه از سر حد برسد در محل صالح بعرض او برساند و اگر در ممالک ملکی وزیر را اشتباهی واقع می شد
عرضیه نوشته بجل میفرستادند و او جواب موافق مدافعتی میفرستاد و حکایتی کنند که سلطان بهلول لودی بادشاه
دلی قصبه غنیمتور را که تعلق بسلاطین مالوه داشت تا تحت و ساکنان قصبه حضرت تمام رسید پس چکس توانست که
پای جرات پیش نهاده این مضمون را بعرض سلطان غیاث الدین برساند آخر الامر مصلحت و صواب وزیر
حسن خان روزی انتهاض فرصت نموده معروض داشت که سلطان بهلول بهر سال منافع کلی برسم پیشکش
و سلامی بخدمت سلطان سعید محمود شاه می فرستاد و درین ایام سموع افتاد که از ودیبری واقع شده و فوج
او دست نهد و تاراج بقصبه غنیمتور دراز کرده اند بعد از استماع این خبر در ساعت شیرخان بن مظفر خان حاکم
چندیری فرمان فرستاده که لشکر بهلبسه و سارنگینور را همراه گرفته متوجه گوشمال سلطان بهلول شود و بعد از وصول
فرمان شیرخان استعداد مردم خود نموده عازم میانگروید چون سلطان بهلول طاقت مقاومت در خود نداشت
بیان را گذاشته بدلی رفت و شیرخان تعاقب نموده بجانب دلی متوجه شد سلطان بهصالح و هدیه شیرخان آ
بازگروانید از نو تعمیر غنیمتور نموده متوجه چندیری گشت روایت کنند که هر شب چند مرتبه بر بالین لومی نهادند و
هر صبح بابل سخاوت میداد و هفتاد گنیزک حافظ قرآن مجید را فرموده بود که هنگام تقسیم لباس قرآن ختم کرده
برو میدیدند از حسن اعتقاد و ساده لوحی او حکایت کنند که روزی شخصی شرم خرمی آورده گفت که این رسم
خرعیستی است فرمود تا او را پنجاه هزار تنگ دادند و رسم او را از نو خریدند القصد کسی که رسم خراوردند بهاس
هر کسی به نقد گرفتند اتفاقاً کسی دیگر نیز آورده و سلطان پنجاه هزار تنگ با او حکم کرد و یکی از مقریان حضرت گفت که

اگر خرمی بیخ پا داشت کہ بہای سچمین باین مبلغ عطا میشود سلطان فرمود کہ شاید این راست باشد و از انہا ملی
 بعلط آوردہ باشند و نیز بانزدیکان فرمودہ بود کہ در وقت مشغولی وی بسخنان اہل قسبا پارچہ حاضر آوردند
 نام کفن بران اطلاق میگردد و او عبرت گرفته تجدید وضو میکرد و استغفار نمودہ بعبادت مشغول می شد و اہل
 حرم نیز سبالغہ فرمودہ بود کہ بخت نماز تہجد او را بیدار میکرد و آب بر روی میزدند اگر احوالاً خواب گران بودے
 بزور یک پند و بیدار میساختند و اگر درستی بودی و بیک دو اعلام بر نخاستی حسب الامر دستش گرفته بزنجیر بند
 در مجلس اصلاح سخن نامشروع و آنچه غم ازونی گفتند و مسکرات را ہرگز نہرگز نذیدی روزی بچونی برای سلطان سنا
 بودند و یک لک تنگ بخرج کردہ فرمود تا اول اجزا را آنرا خواندند در سیصد و چند دار و یکدم جوڑ بویا و اہل شدہ بود
 گفت کہ این بچون بکار من نیاید و فرمود تا آنرا القمہ آتش سازند کی گفت کہ بدیکرے عطا شود گفت ما شا
 کہ آنچه بخورد و اندازم بدیکری تجویز نامیم حکایت غریب وقتی یکے از ہمسایہای شیخ محمود لقمان کہ
 صاحب سلطان بود از بولی خدمت او رسیدہ گفت محامد و عطا یا سلطان را یاد کردہ آمدہ ام تا بسیلہ تو
 و بکار غیر خدمت آرم شیخ گفت وجہ من از خود کفایت کنم گفت از تو است نام خواہم کہ از عطا یا سلطان
 بہرہ مند شدہ آبرویم بفراید شیخ ہر چند مبالغہ کرد راضی نشد شیخ گفت کہ ایندہای دیگر را بزرگے آبائی بفضل
 اتہا نہایت میکنی اگر کاری ازین ہر دو امری آمد بچہ خیر تعریف میکنم گفت من خود را بتورسانیدہ ام عقل و
 دانش خود کار فرمائی شیخ آن مرد را بدر بار سلطان ہمراہ برد و از گدیزی کہ آنجا برای فقر اوزن میگردد باو
 گفت کہ مستی بردار و با خود بدار چون شیخ بر سلطان درآمد آن مرد بچنان درد نبال او بود سلطان پرسید کہ
 این مرد کیست گفت مردیست حافظ قرآن مجید مستی گندم ہدیہ آوردہ کہ بہر وہانہ ختم قرآن کردہ سلطان گفت
 اورا چرا اینجا آوردی ما را پیش او بایستی فیت شیخ گفت اورا قابلیت لیاقت آن نبود کہ سلطان از نزد او بایستہ
 سلطان گفت اگر اولایق نبود ہدیہ او غریز بود چون سلطان مبالغہ فرمود شیخ بران قرار داد کہ زور جوہر مسجد
 جامع آن مرد ہدیہ خود را بگذرانند چون از نماز فارغ شدند سلطان فرمود تا او بر منبر برآمد گندم را در دامن سلطان
 انداخت سلطان اورا با نواع عطا بنواخت حکایت آورد اند کہ روزی سلطان با خاصان خود گفت
 کہ من چند ہزار حرم صاحب جمال صحیح آوردم اما صورتی کہ دل من خواست بدست نیاد و ہمگی از ایشان
 گفت کہ شاید ہر کلان از خدمت در تمیز صورت خوب کامل نباشند اگر بندہ با خدمت مامور شود بخیل کہ
 موافق طبع سلطان ہمہ سائیم فرمود تو صورت خوب را بہ طور دانستہ گفت آنکہ بہ حضور او کہ بظرد را دیدہ بندہ
 از روی دیدن عذوب و دیگر مستغنی ساز و مثلاً اگر قامتش را بہ بیند چنان والد او شود کہ بدیدن روی او نیاز مند
 نگردد و سلطان این تمیز حسن را از اول پندید و او رخصت گرفته کرد بلا بر آمد ہر چند در عالم نظر انداخت آنچنانکہ

خواست نیافت اتفاقاً قریب موضعی رسید و ختری را دید که خرامان میرفت کیفیت رفتار و قیامش را مفسرین
 ساخت چون مواجه نمود نظر بر جمال او انداخت آنچه که میخواست بهتر از آن یافت پس روزی چند در آن
 موضع بسر برد و بهر حیل که دانست دختر را از آنجا بر آورد و بلازست سلطان آورده سلطان را خبر ساخت گفت
 بچندین هزار درم این را خریدم و بعد از روزی ما در و پدر این معنی را دریافته دانستند که شخصی که درین موضع چندگاه
 اقامت نموده بود دختر را بدر برده است از نام و دیار او سراغ جستند و خواهی نزد سلطان آمده در روزی همراه
 بر سلطان گرفته و ادخواه شدند سلطان دانست که بجهت همان دختر ادخواهی میکنند سلطان از آنجا قدم برداشت
 و فرمود تا علماء را حاضر آوردند پس گفت که حکم شرع را بر من اجرا نمایند و ادخواهان حقیقت حال مطلع شده عرض کردند
 که ادخواهی ما بجهت آن بود که دختر ما را آن شخصی برده باشد چون در حرم سلطان داخل شد دست شرف و سعادت
 ماست خاصه که مسلمان شده و از کیش ما بر آمده است اکنون بطریق غیب رضی شدیم پس سلطان بعلماء گفت که اکنون آنوقت
 بر من سیاح شد اما بجهت ایام گذشته هر چه حکم شرع باشد با من بجا آرید اگر مستوجب کشتن باشم خون خود بچل کردم علماء گفتند که آنچه بنا بر
 شود در شریعت عفوست و بکفارت تلاقی میشود سلطان با وجود اینحال ازین امر شکیان شده من بعد مردم خود
 از چستن عورات و پیداساختن آنها منع کرد و در سنه سبع و ثمانین و ثمانمائه قران علوی واقع شد یعنی در حل شریعت
 در برج عقرب بدرجه و دقیقه متحد و مقارن گشت و نیز کوکب حمسه در برج واحد جماع پذیرفتن و اثر نخست در اکثر
 بلاد مالک سمت ظهور یافت و بنا بر مملکت خلیفه اختلافی پیدا آمد چنانچه از احوال ناصر شاه حسین معلوم خواهد شد
 و در سنه سبع و ثمانین و ثمانمائه رسولی از رای جانپانیر آمده عرض داشت آورد که چون سابق سلطان محمود بن
 سلطان احمد محاصره جانپانیر نموده بود سلطان محمود شاه بدر و معاونت بند آمد خلاص کرده بود و آن
 سلطان محمود کجراتی آمده باز جانپانیر را محاصره نمود اگر حضرت خاقانی نسبت بندگی قدیم ما را منظور فرموده
 است و چه اخلاص بند ما شوند باعث اختیار حمیت و مردانگی خواهد گردید و هر روز یک لک تنگ بجهت مدد خرج
 بعهده داران سلطان رسانیده خواهد شد چون بنیمون بعرض رسید استعدا و لشکر نموده در کوشک بعنلق
 فرود آمد و روز دوم علماء و قضات را بجلوس طلبیده استفسار فرمود که با و شاه اسلام کوه کفار را محاصره نموده اما در
 شرح ما را میرسد که بجاییت کافر بودیم علماء گفتند که جاز نیست سلطان غیاث الدین از نعلی رسول جانپانیر
 رخصت فرموده بدار الملک خود خرامید چون که برین ویرا دریافت میان سلطان ناصر شاه و شیخ عثمان
 که سلطان غیاث الدین خطاب داشت بر سر مملکت نزاع پیدا آمد و با وجودیکه هر دو برادر قریبی بودند کار بجای گشت که قصد
 یکدیگر کردند و درانی خورشید دختر امی بگلانه که حرم بزرگ سلطان غیاث الدین بود صاحب شجاعت خان گرفته بود
 صد و آن شد که مزاج سلطان غیاث الدین را نسبت بساغان ناصر الدین معروف سازد چنانچه این داستان

تفصیل در ذکر سلطان ناصرالدین مرقوم خواهد گردید **الفصل** سلطان ناصرالدین عمان اختیار از دست داده از بند و
 گریخت و در وسط ولایت قرار گرفت امر را بخود موافق ساخت و آند قلع مندر را محاصره نمود و سلطان **علاءالدین**
 شجاعی از باطنج در آن وقت ولایت را ساکن کرده دست و پا میزد و آخر الامر امرای غیاث شاهی و روزگوشو و دریاقلعه
 علیه شجاعی از آن جوانان که سلطان ناصرالدین از روزگار و آند رفتند بنا به سلطان غیاث الدین بر روزگار
 آن روزگار سلطان ناصرالدین شاهی حکام بدینست شجاعان را با سپهران از پیش بدر طلبید که روزگوشو
 سلطان ناصرالدین غیاث شاهی را در حال جوانی دوستی بعضی گویند که سلطان ناصرالدین
 در آن وقت صاحب سلطان ناصرالدین بودی خورشید میام فرستاد و که از آن سلطان را که در آن وقت او بوده
 تمام فایز آن اسپار و الا از آن خواهد شد رانی خورشید از سلوک ناخوش او ملاحظه نموده تمام خزان و اموال را که در آن
 پیمان بود برآورد و بگماشتهای ناصر شاهی تسلیم نموده مدت سلطنت او سی و دو سال و هفت روز بود و در آن
سلطنت سلطان ناصرالدین ارباب تواریخ متفق اند که ولادت سلطان ناصرالدین در ایام
 سلطنت محمود غزنوی بود محمود شاه و غیاث شاه از کمال اشتهاج و خرمی جشنها ترتیب داده تا یکماه بساط عیش و
 عشرت بسویط داشتند و شکرانه این موهبت کبری عاصه بر ایا عموها و اهل استحقاق خصوصاً از جوان احسان مایه
 استنان ایشان بهر کشتند و بجان اختر شناس بعضی رسانیدند که شاهزاده بطالعی سعد و ساعت بسعد و متولد
 شده و از قابله در بر درش کامل و تربیت شایان یابد و در جمیع اصناف ضلح و انواع هر صفت از دینی انگریز است با شد
 روز هفتم بنظر بزرگان و آورده عبدالقادر نامش نهادند و در زمان صبی و بزرگی آن سلطنت و شه باری از حسین
 و انجیر و لاج و موید از چون قیصر رسید در مراسم سرور و سر داری تعجب السبق از اقران بر بود و چون ایام شایسته
 او را و لیعهد خود کرده اند شغل وزارت تفویض فرموده برادر خود شجاع عثمان که بحسب ظاهر بی وقت و در جوانی
 در آن وقت نمیکرده مادر باطن تفاق داشت گروهی خود متفق ساخته بزرگی در آن وقت غیاث شاه بعضی رسانید
 که جمعی او باش بیباک در خدمت سلطان ناصرالدین بن شده او را برنگس که در آن وقت سلطان ناصرالدین
 پیش از وقوع لاقی ست و چندان وسوسه نمودند که اراده گرفتن شاهزاده در وقت ساختن او و بنا بر شایسته
 اما آثار نجابت و امارت جهانگیری آریسا اولاد بود شفقت ابوه بران داشت که هم عنایت و التفات بر جرات
 خاطر او نهاده او را قویست سازد و فرمود تا عارض ممالک با مراد سران کرده پروانه رسانیدند که هر صباح بسلام
 سلطان ناصرالدین رفته در رکابش بدر خانه حاضر شوند و سلطان ناصرالدین از روی استقلال مهمات ملکه
 در پیش گرفته همه جا گماشتهای خود معین نمود و چون پرداخت پرگنات خالصه شیخ حبیب و خواسته سهیل خواهد سر
 رجوع نمود بجان خان و موثر بقال که قبل ازین عمال خالصه بودند برانی خورشید بر جل طبیعت بدین شایسته رانی خورشید

در آن وقت

چون خوانان شجاع عثمان بود سلطان ناصر صفای خاطر داشت بوسیله شجاع عثمان بعرض رسانید که ملک محمود
کو توالت و سودا سبب اقبال که راس قریب شططان و قدارانند سلطان ناصرالدین مخصوص شده اند و اجاره بعضی
مواضع جاگیر او را بهانه آمد و شد خود ساخته اند سلطان غیاث الدین ملک محمود و سواد ساس اطلبیده بی پیش
و تقصیر بتسل رسانیدند و مردم خانهای آنها را بغارت بردند و سلطان ناصرالدین بعد ازین امر دست باز
شغل باز داشته چند روزی بسلام حاضر شد رانی خورشید و شجاع عثمان بسعی و اهتمام بکان خان و
موجبا بقالی فرصت یافته حریمهای غرض میزور لباس غیر منی رسانیدند و دست تصرف بخزانة دراز کرده
بخاطر جمع اندوخته استقلال به مات ملکی میسر داشتند و بواسطه کبرین سلطان غیاث الدین قبول نمیکرد اما چون
در مردم و غیره شایسته بود که رانی خورشید و شجاع عثمان سلطان ناصرالدین در مقام افتخار او صد و همتی
در کفایت او شایسته بود که در شایسته بود و خواجہ سمیل چون دانستند که ترک این نعمت و فساد موجبا بقالی
فرصت نگذاشته بود که کشته و گریخته بجز سلطان ناصرالدین در آمدند رانی خورشید ایندستان از نزد سلطان
غیاث الدین شغال رفته جمعی را براه بکان فرستاد تا از خانه سلطان ناصرالدین قائلان را گرفته باورد
و در وقت فرصت از مردم بود که وقیفه از قائلان حرمت و خیرت نامه شاهی فرو گذاشت نخواهند که درین
شیخ حبیب الله و خواجہ سمیل از سرای نامه شاهی سوار شده متوجه بیابان گشتند در راه گفته میرفتند که ما بخانه
قاضی میرودیم هر که دعوی چون موجبا بقالی میکند بخانه قاضی حاضر شود بکان خان و دیگران چون بدیدیم
ناصر شاهی رسیدند و پیغام دست اند جواب آمد که شیخ حبیب الله و خواجہ سمیل موجبا بقالی را با ما بگشت
و نسبت آنم که گوارفته امیر پانچان بچوب تلفت نشد تا سر و زجرم نامه شاهی را قبل داشت سلطان
چون دانست که قائلان فراز نموده اند و از غیب ست مشیه الملک و تنی زبان را دستاره پیغام داد که
اگر اناری بخاطر فرزند راه نیافته و غبار کلفت ساخت دل او را که رسانخته بدستور قدیم بی تکلف قدم در
راه بند که پیش ازین طاقت مفارقت و مهاجرت ندارم سلطان ناصرالدین با وجود صد ملاحظه شرف
پایوس و بیعت خود دریافت و پیر و پیر عیار رفتند از کصفحات امان باب دیده فرستاد سلطان
ناصرالدین باز سرگرم نیست شد و هر روز تلفات می و نسبت خود مشاهده نمود و در جوار محکما عیاشات شایسته
عمارتی جهت سکون خود طرح انداخت تا هر گاه خواهد شرف خدمت دریا بدرانی خورشید روزی فرصت
یافته گفت که سلطان ناصرالدین خانه خود ایلام کوشک جهانمای متصل ساخته و قصد غدیری و دین ضمن است
سلطان غیاث الدین بی فکر و تامل در سه چرخه و شمایه علیخان کو توالت را فرستاد تا عمارت ناصر شاهی
مقدم سازد و بهمان شب سلطان ناصرالدین با خاطر شکسته با اتفاق بسعی بصوب دمارک مدیابان کشتن

واقع است عازم گشت شیخ حبیب الله و خواجہ سہیل آنجا آمدند ملازمت نمودند و رانی خورشید و شجاعت خان
 بی آنکہ سلطان غیاث الدین را وقت سازند و بی از عتب فرستادند و سلطان غیاث الدین تا آنرا خان را
 فرستاده تا دلجویی ناصر شاه نموده بشهر بیاورد تا آنرا خان جمعیت خود در موضع بکیکا لو گذاشته با اتفاق ملک فضل
 میر شکار بخدمت سلطان ناصرالدین رفتہ پیغام رسانیدند و او عریضہ نوشتہ داد کہ تا آنرا خان خود رفتہ بخواند و جواب
 بیاورد تا آنرا خان نیک نهاد و بیخاج بچیل متوجہ شادی آبا و شدہ مضمون عریضہ را بعضی سامندہ منور جواب
 نگرفتہ بود کہ رانی خورشید از بسکہ بر فراج سلطان غیاث الدین تصرف داشت پروانہ بعارض ممالک رسانید
 کہ تا آنرا خان را بدفع ناصرالدین تعیین نماید تا آنرا خان چون مضمون حکایت معلوم کرد از قلعه فرود آمدہ متوجہ بارہ
 گردید فوجی کہ بدفع ناصر شاه نامزد شدہ بود بموضع کیکا لو رسید و در مال کار خود کتیر و متبک گشتند کہ اگر طریقی جنگ
 مسلوک میدارند از آن می رسند کہ چون نوبت سلطنت بنا ناصر شاه برسد هر یکی را بیا ساز سازند و اگر بمانند و مزاج
 نمایند از سیاست رانی خورشید کہ قریب الوقوع بود ملاحظہ داشتند منور در صحیحی حیرت سرگردان بودند کہ سلطان
 ناصرالدین از آن منزل کوچ نموده در قضیہ بعلیہ فرود آمدہ و درین منزل ملک ممتہ و ملک عبیت کہ از امر اکبار دولت
 غیاث شاہی بودند آمدہ پیوستند و ناصر شاه را قوت و شوکت افزود از آن منزل بقضیہ اجارنہ نزول فرمود و مولانا
 عماد الدین فضل خان و گروهی از زمینداران ریختہ درین منزل ملحق شدند و بواسطہ نزمت هوا و طراوت صحرا چند
 روزی آنجا مقام نموده روز عید فطر با استصواب امر اچتر بر سر افراختہ امر او معارف و سران کرده را بخلعتنا
 فاخرہ مخصوص گردانید درین اثنا خبر آوردند کہ فوج شجاع عثمان باہنگ جنگ از موضع بکیکا لو کوچ نموده بقضیہ
 کندوبہ رسیدہ ناصر شاه ملک ملہور الگو شمال آنجماعت فرستاد چون کوکب طالعش از افق اقبال ساحل
 کشتہ بود بعد تلانی فریقین باوشج و فروری بر پرچم ملک ملہور و زید و انکر و گنجتہ بمند و رفتند و ملک ملہور با غنایم
 بسیار در قضیہ اجار بار دوی ناصر شاہی ملحق گردید و تاریخ شانزدهم شوال سنہ خمس و شصت از آن منزل متوجہ قضیہ
 بوجود گشت مبارک خان محمان خان آمدہ پیوستند و چون بقضیہ سندی رسیدند رستم خان حاکم سارنگ پور
 ملازمت رسید و چند سلسلہ نیل و متاع بسیار بشکسش گذرانید و بعد از وصول اجین امر او فوجداران و تہانہ داران
 فوج فوج و جوق جوق رو بدر گاہ او نهادند رانی خورشید و شجاعت خان ازیم جان بسطان غیاث الدین
 معروضند داشتند کہ ناصر شاه با جین رسیدہ و جمیع امر او تہانہ داران با و گردیدند عقیب شادی آبا و محاصرہ خواهند شد
 غیاث الدین شیخ اولیا و شیخ بران الدین ابرہم رسالت فرستادہ پیغام کرد کہ مدتهاست عنان کار مملکت
 بید اقتدار آن فرزند نہادہ ایم اگر از روی اضطرار یگانگی مردم او باش را کہ بر و گرد آمدہ اند حضرت دادہ و
 بیاید باز انتظام امور سلطنت منقوض ثاقب و فکر صائب او خواهد بود و در آن هنگام اگر صلاح و اندولایت نشینوار

بیاورد

بشایع تخان که حکم فرزند او دار و نامزد نماید و ناز و فتنه و فساد را با آب صلیح فرو نشانند ناصر شاه مقید بجواب شد
و صلح و بقیعه سه مذکوره از قصبه اجین بقصبه دمار منزل کرده چند روز آنجا توقف نمود و درین اثنا خبر آمد که
کاخانان با سه سوار بقصد جنگ از شادی آباد فرود آمده بمجر و اصغای اینجبر ملک عطن بابا پانصد سوار بموضع نسلور
فرستاد و کاخانان اطلاع یافته متوجه نسلور گردید و بعد از محاربه ملک عطن غالب گشت و یکصد نفر مردان مردم شاک
از فوج بکاخانان بقتل آمد و ملک عطن بهشتا و اسپ ستاع بسیار غنیمت گرفته بقصبه دمار مراجعت نمود و کاخانان باقیه این
گرنجیه بقلعه درآمد و بعد از چند روز کاخانان تخریس را نی خورشید و شجاع تخان جمعی را بخود همراه کرده با سنگ جنگ
از قلعه مند و فرود آمده بمجر و ستاع اینجبر ناصر شاه خواجه سبیل و ملک محمد و ملک مهیت و میا پنهور ابدفع کاخانان
تا نزدیکی چون نظر کاخانان بر افواج ناصر شاه ای افتاد و برای قرار و شاکش از جای رفتنی جنگ گرنجیه و با جمل
سره کاه تقاتی و یقین دست و اوریاج نصرت و فیروزی بر پرچم و اعلام ناصر شاه و وزیر بتاریخ بست و در دم
زینجه الهام شدند مذکوره بکوشک جهان نما بنگاه فرود آمد و درین منزل جاسوسان خبر آوردند که سلطان غیاث الدین
تفیس نفیس خود بمهیت نسلی فرزند اراده آمدن دارد و مهیت رضای این بیت از و السلطنت نقل نموده در
صفحه شرح ملک قرار گرفت و رسامی که سخنان اختیار کرده اند از آنجا خواهد خرامید و دلجویی فرزند نموده بشاد آبا
مراجعت خواهد کرد ناصر شاه از استماع اینچه سرور و مبتدع گشته مترصد و مترقب قدم مسرت لزوم پذیر میبود و آنکه شجاع تخان
باستصواب را نی خورشید محمد سلطان غیاث الدین ابرداشته متوجه بعلی گشت چون بدروازه دلی رسیدند از بسکه کبر سن
سلطان را در یافته بود و از نزدیکان خود پرسید که ای میبزند بعضی صیبه و آنچه بعضی ساینند فرمود که روز دیگر خواهیم رفت
امروز برگردیدند سگاران بی اختیار برگشتند چون را نی خورشید شنید که از راه مراجعت نموده دانست که این امر پیش
په انخوان ناصر شاه صادر شده آنجا است از بعضی طلبیده سخنان درشت بر زبان راند سبب تفسار نمود و گفتند که
سلطان باختیار خود برگشته کسی ادین امر دخل نیست و شجاع تخان باستصواب را نی خورشید شکست و نجات قلعه را
درست نموده محل تقسیم کرده ناصر شاه نیز خوب پیش آمد و در برج قلعه مرچها اعیان نمود و هر روز طرفین جمع گشته همیشه
سلطان غیاث الدین بهیت متمد مصالحه افضی القصات مشیر الملک فرستاده او جواب موافق مدعا نشنیدند از آنجا خورشید
ملاحظه نموده بهمانجا ماند و چون محاصره تنگ شد و اهل قلاع بواسطه عدم وصول غله و ما محتاج مضطر و عاجز گشتند مضمون
نعم الانقلاب لو علینا لوط نظر ساخته توجه بران گماشتند که امر سلطنت ناصر شاه گیر و از امر اینکه در قلعه مانده بودند
موافق خان ملک فضل آمد میر سکار فرصت یافته خود را بخدمت ناصر شاه رسانیدند و سلطان ناصر شاه یک لکنکه
بموافق خان انعام فرمود و را نی خورشید و شجاع تخان چون برینحال اطلاع یافتند سلیمان را از حکومت قلعه عزل نمود و ملک
سپاره را علیخان خطاب داده محافظت قلعه و حکومت قلعه شهر تفویض نمود محافظان سورجبله را بیاسار رسانیدند و امر را

نور سلطان ناصر الدین

جمع سکنه شهر از مشاهد این سیاست شکسته خاطر گشته عرائض بخدمت ناصر شاه فرستادند و آنجا
 استمالت خواستند و کار محاصره بعد از چند روز بر تبه انجامید که از قلعه خبری در اهل قلعه نماند و اکثر مردم بجهت
 عسرت از قلعه برآمدند و طلب هم میزدیم صفر سده شده و شصت و شصت ناصر شاه بقصد تسخیر قلعه سوار شد و چون نزدیک
 قلعه رسید مردم در جلها حاضر شده تیر و تفنگ انداخته و در نیمه که اکثر جوانان کار طلب نمی شدند آخر الام سلطان
 ناصر الدین بمحل مقصد زینه متوجه شد و دلاور خان جنگجو از مرآب خود را بیرون قلعه رسانید و سلطان ناصر الدین
 نیز در آمده و شجاعت خان با گروهی از مردم معتبر بیخ قلعه برآمده و او مروانگی و ترود او انمود و سلطان ناصر الدین
 بنفس نفیس تیر اندازی کرد مردم خوب بر سر نیزه رفتند چون کومک شجاع عثمان پی در پی رسید و جوانان
 مردانه از فوج ناصر شاه مجروح شدند صلاح وقت در مراجعت و دیده قدم از قلعه بیرون نهادند و در اردو
 خود قرار گرفت و مردمی که ترود و جانب پارک نموده بودند هر یکی را بلطف و عنایت و طبعی جدید تسلیم نمود و بعد از آن
 اولاد شیر خان بن مظفر خان حاکم چندیری با هزار سوار و یازده سلسله فیل بارو و ناصر شاهی پیوستند و در مجلس
 اول پسر بزرگ را مظفر خان و پسر دوم را سعد خان خطاب دادند و وصول لشکر چندیری مردم اردو
 ناصر شاهی را استظهار و قوی پیدا آمد و در بنوقت بعضی از اهل قلعه مندر که محافظت در وازه مال پور با ایشان
 تعلق داشت اعلام کردند که اگر افواج ناصر شاهی با آنجا نب عبور نمایند قلعه بی مشقت و رنج بدست خواهد آمد
 سلطان ناصر شاه مبارک خان و شیخ صیب الدین موافق خان و خواجہ سبیل جمعی دیگر در شب بست و چهارم
 بیع الاخر سده مذکور تعیین فرمود و شیخ صیب الدین قرار داد که اگر فتح میسر شود انگشتری و خواجہ فرستا و تا معلوم شود
 که قلعه بدست افتاد چون امر قریب در وازه رسیدند اهل شهر با اتفاق زیر دست خان بن مدرخان که سلطان
 قلعه با و تعلق داشت در بان در وازه مال پور راکشته در وازه را گشودند و مردم ناصر شاه جلوریز قلعه درآمدند
 و شجاع عثمان با فوجی آراسته متوجه جنگ شد و کارهای نتوانست ساخت و گر نتیجه بجوی خود درآمد و
 فرزندان و عیال را گرفته بجز مسرای سلطان غیاث الدین داخل شد و شیخ صیب الدین موجب قرار داد
 انگشتری فرستاده ناصر شاه را حاضر ساخت و او را طرقة العین خود را بدر وازه مال پور رسانید و داخل شهر
 شد و امر بخدمت شتافتند و مبارکبا گفتند بعضی بخردان بی امر ناصر شاه بعضی منازل و قصرهای سلطان
 غیاث الدین را آتش زدند شجاعت خان و رانی خورشید بعضی مردم را گرفته بر آوردند و دست بستند و
 تاراج بر آورده شهر را تا دور و فرغارت کردند سلطان غیاث الدین غم نموده از صفه عرض مالک انتقال
 فرموده در محل بکستی قرار گرفته روز سوم جمعه بست و بیستم بیع الاول سده مذکور سلطان ناصر الدین بر سر
 سلطنت جلوس فرمود و شجاع عثمان و رانی خورشید را بمحل پسر و ملک ستمه را بیخ فرستا و پسر بیانی خود که

میان سبب شهرت داشت و بعد که وایزده سلطان شهاب الدین خطاب داد و صفی باغ که قریب دولتخانه سلطان عیاش الدین بود بجهت سکونت او مقرر فرمود و همان روز خطبه بنام ناصر شاه خواندند و خبر نثار کرده ننگه به اهل تحقیق و کما حقان دامن و محافظان جدید و مفرح بدین پیش مردم و گرا که باو طریق محافظت سپردند بیایند و گوی رلازیر تیغ بر آورده مجوس داشت و اجتماعت که با وی موافقت نموده بودند اقطاع بدستور قدیم برایشان مسلم داشت و شیخ حبیب الدین خطاب عالم خان داد و خواجہ سبیل را که برگزیده شده داده بود منصب سپهسالار مفضول فرمود و تاریخ سوم جمادی الآخر سنه مذکوره بلازمست پدر ولی نعمت سلطان عیاش الدین مشرف گشت سلطان عیاش الدین او را در کنار گرفت و بسیار گریست و مری روی او را بوسیده و در زمان نخصت کلاه دولت و قبای سر سه که در روز بار عام یار و زمتشک خود میپوشید باو محبت فرموده و تاج سلطنت بر فرق فرزند نهاد و کلیه خراتن سپرد و تمینت و مبارکباد گفته نخصت داد ناصر شاه تاریخ شانزدهم رجب سنه مذکوره همان قبای سر سه و کلاه دولت بسططان شهاب الدین لطف نموده بست زنجیر فیل و صدر اس اسب یازده چتر و دو بالکی و علم و ققاره و سراپرده سرخ و بست کمره ننگ بجهت خرج بیوتات ارزانی داشت و بعد از چند روز مقبل خان عالم کند سوزان غایت او بار فرار نموده همان ساعت مهاجرتان را که مقبل خان حواله او بود نخصت فرمود تا گرفته بیارند و الا منتظر وصول صواعق سیاست باشد مهاجرتان بعد از ترود بسیار رفته بشیر خان پوست و علیخان و بعضی شوریده بختان که از اعمال شیعه خود متوسم و خائف بودند نیز رفته بشیر خان پوستند بشیر خان از فواجی بغلچه کوچ نموده متوجه چند کوه گردید و سلطان ناصر الدین مبارک خان و عالم خان را پیش بشیر خان فرستاد تا بهر طریق تواند تسلی او نماید رسولان هر چند نصیحت نمودند در برابر حرفها تا در برابر گرفت و خواست که هر دو را مقید سازد بهمانه انکه رفته با خود مشورت کند از خرگاه برآمده مبارک خان و عالم خان را برودم خود سپرد و مردم او مبارک خان گرفته و دو خدمتگارا و راکشند و عالم خان درین فرصت خود را با سپر کسانیده و تخیل تمام انار دوی او برآمد و اجرا با بخدمت سلطان ناصر الدین تقریر کرد و سلطان ناصر الدین فرزند خود سلطان شهاب الدین را بکلمت قلعه شادی آباد گذاشته تاریخ نهم شعبان سنه مذکوره در کوشک جهان نامی بغلچه زول کرد بشیر خان چون بقلعه آمدن رسید با فواجی مهاجرتان باز قصد جنگ گشته بدینا لپور آمده و قصبه هندیه را تاراج نمود سلطان ناصر الدین بجز دستام این خبر کوچ نموده در کوشک و بار قرار گرفت درین اثنا خبر رسانیدند که سلطان عیاش الدین از خزانة دنیا بمجوزة عجبی خرامید بقولی سلطان بسی سلطان ناصر الدین مسموم شد و تخریب رسیده که پدر گش بر کابل رسیده و کامیاب گشته و سلطان ناصر الدین یازده سال فرمانروائی کرد